

«در فصلی که گذشت
همایشی در مادرید اسپانیا بمنظور بزرگداشت
مولوی و ابن عربی برگزار گردید.
اساتید شرکت کننده از ایران در این همایش؛
دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، دکتر غلامرضا اعوانی و
استاد سید محمد خامنه‌ای بودند.
در این شماره متن سخنرانی استاد غلامحسین
ابراهیمی دینانی به نظر علاقه‌مندان می‌رسد.»

در نظر مولوی و ابن عربی

دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

نوجوانی با فیلسوف معروف اندلس، ابن رشد، ملاقات کرد و فیلسوف از سخنان عارفانه و رمزآلود او در شگفتی فرو رفته بود. ابن عربی با اقطاب و مشایخ فراوانی ملاقات کرده بود و از محضر پرفیض آنان بهره‌مند شده بود، ولی او هرگز درباره‌ی مشایخ خود - همانند مولوی نسبت به شیخ طریق خود - سخن نمی‌گوید. سخنان مولوی نسبت به شمس تبریزی آنچنان عاشقانه و هیجان انگیز است که نظیر آن را در کمتر داستان عاشقانه‌ای می‌توان مشاهده کرد این موضعگیری نشان می‌دهد که مولوی مردان خدا را نوع ممتاز بشر می‌داند و معتقد است هیچ دوره و عصری از چنین اشخاصی خالی نیست. او با صراحت تمام به این معنی تصریح کرده و گفته است:

«پس به هر دوری ولی قائم است». در نظر مولوی غایت کمال، فنا شدن در انسان کامل است چنانکه گوید:

کیست کافر خافل از ایمان شیخ

کیست مرده بی خبر از جان شیخ

این عارف بزرگ معتقد است اتصال به حق جز در عالم بشریت و جز از طریق عشق و فنای وجود ناقص در کامل میسر نیست یعنی باید مطلوب خود را در همین بشر خاکی جستجو کنیم که آن انسان کامل است و باید هستی ناقص ما در وجود همان انسان کامل فانی گردد تا حیات جاودانی یابد. مولوی دردها و مشکلات بشری را در جهل و تنهایی و قیود و تعلقات دنیوی و بالأخره تسلط نفس امّاره شیطانی خلاصه کرده و درمان همه این دردها را یک

محلّ الدین عربی و جلال‌الدین بلخی از جمله بزرگترین عرفای جهان اسلام محسوب می‌شوند که یکی در زبان عربی و دیگری در زبان فارسی عمیقترین و در عین حال زیباترین اثر را بوجود آورده‌اند کتاب «فتوحات مکیه» و «فصوص الحکم» ابن عربی بدون تردید از جمله عمیقترین کتب عرفانی در فضای فرهنگ اسلامی شناخته می‌شود، کتابهای «مثنوی شریف» و «دیوان شمس» و همچنین کتاب «فیه مافیة» مولوی نیز از بهترین آثار عرفانی در زبان فارسی بشمار آمده‌اند. این دو عارف بزرگ که از جهت زمان زندگی فاصله چندانی با یکدیگر ندارند در بسیاری از اصول و مبانی عرفان با یکدیگر همراه و هماهنگ بوده و اختلاف چشمگیری در میان آنها مشاهده نمی‌شود. با این همه سبک سلوک و نحوه بیان آنها با یکدیگر متفاوت بوده و در برخی موارد نوع اندیشه و طرز موضعگیری آنان نیز همسان و هم‌نوا نیست. بررسی احوال مولوی نشان می‌دهد که پیدایش مکاشفات و مواجهه قلبی در او هنگامی بوقوع پیوست که سالیان دراز (یعنی از آغاز عمر تا نزدیک چهل سالگی) در طی مراحل شریعت و طریقت رنجها می‌برد و مخصوصاً در سیر و سلوک تصوف مدت چهارده سال متوالی در زهد و ریاضت امتحانهای سخت و دشواریهای خطرناک را گذرانده بود، پس از طی مقامات و مراتب ظاهر و باطن با قدم صدق و اخلاص در حدود سن چهل سالگی به سرمنزل مقصود^۱ رسیده بود در حالیکه شیخ اکبر محلّ الدین عربی از همان آغاز نوجوانی به نوعی مکاشفه دست یافته بود و از مواجهه قلبی بهره‌مند بود. او در سن

۱ - مولوی نامه همانی، ص ۵۹۶.

کاسه، شراب عشق و فنای در معشوق تشخیص داده است. بیان او در این باب چنین است:

پس سقام عشق جان صحت است

رنجهایش حسرت هر راحت است

خوب تر زین سم ندیدیم شرتی

زین مرض خوشتر نباشد صحتی

شادباش ای عشق خوش سودای ما

ای طیب جملہ علت‌های ما

هر که را جامه ز عشقی چاک شد

او ز حرص و عیب کلی پاک شد

از خصوصیات دیگر مولوی یکی این است که او

قوت نطق و بلاغت گفتار را مشروط به جاذبه حال و

مقدار فهم و ادراک شنونده می‌داند، همدم محرم و همزبان

پاکدل، گوینده را بر سر سخن می‌آورد بر عکس وجود

نامحرم و معاشر ناجنس موجب تیرگی بیان و سبب

بستگی نطق می‌گردد؛ او در این باب گوید:

این سخن شیر است در پستان جان

بی کشنده خوش نس می‌گردد روان

جذب سمع است از کسی را خوش لیبی است

گسرمی و وجد معلم از صبیبی است

این مسئله به اندازه‌ای اهمیت دارد که وقتی مستمع و

شنونده مولوی یعنی حسام‌الدین در حجاب غیب پنهان

شد گفتار مثنوی به تأخیر افتاد تا اینکه دوباره چهره

حسام‌الدین ظاهر گشت و گفتار مثنوی نیز پس از مدتی که

فترت نامیده می‌شود دوباره آغاز شد مولوی در جایی

کتاب مثنوی خود را حسامی‌نامه خوانده، و گوید:

ای حیات دل حسام‌الدین بسی

میل می‌جوشد به قسم سادسی

گشت از جذب چو تو علامه‌ای

در جهان گردان حسامی‌نامه‌ای

خصوصیت دیگری که در عرفان مولوی چشمگیر

است، این است که او بین ذکر و فکر و رقص و سماع جمع

کرده و برای شور و مستی جایگاه خاصی قائل است؛ او

در این باب چنین می‌گوید:

بر سماع راست هر کس چیر نیست

طعمه هر مرفکی انجیر نیست

خاصه مرغ مرده پوسیده‌ای

پر خیالی احمی بی‌دیده‌ای

خصوصیت دیگری که بدنبال خصوصیت سابق

الذکر مطرح می‌شود این است که در مثنوی مولانا بین دو

حالت بظاهر متضاد یعنی جذبه و سر مستی عشق از

یکسو و نوعی آرامش ضمیر و جمعیت خاطر که لازمه غور و بررسی در مباحث دقیق علمی است، از سوی دیگر جمع شده است.

خصوصیت دیگری که در سخن مولوی بسیار بارز

و چشمگیر است این است که او در اکثر مسائل برای تبیین

مراد و نزدیک کردن مطالب عالی به افق فهم و ادراک

شنوندگان به انواع تمثیلهای متوسل می‌گردد و هر اندازه

مسئله مورد بحث او پیچیده تر باشد بر تعداد تمثیلهای

می‌افزاید؛ بطوریکه گاهی چندین تمثیل پی‌درپی با

تقریبات گوناگون می‌آفریند که این خود باعث شگفتی

اهل بلاغت می‌گردد. با این همه در برخی موارد وقتی

می‌بیند که یک سلسله معانی در ظرف حرف نمی‌گنجد از

عباراتی استفاده می‌کند که علامت توقف در ادامه بحث

است، آن عبارات معمولاً بصورت «والسلام»، «و الله اعلم

بالصواب» و نظائر آنهاست؛ نمونه‌ای از سخنان وی در

اینگونه موارد چنین است:

در نیاید حال پخته هیچ خام

پس سخن کوتاه باید والسلام

مجموع آنچه در اینجا ذکر شد از ویژگیهای اندیشه و

سخن مولوی است و در این گونه امور او با شیخ اکبر

مشابهت و مناسبت ندارد البته این دو عارف بزرگ در

بسیاری امور با یکدیگر هم‌دل و هم‌سخن بوده و به

اعماق این امور قدم گذاشته‌اند؛ از باب نمونه می‌توان به

مسئله خیال اشاره کرد؛ مولوی درباره قوه خیال و آثار آن

در زندگی جسمانی و روحانی بشر و نتایجی که از آن

حاصل می‌شود تحقیقات نغز و نکته‌های شیرین بسیار

دارد در نظر این عارف بزرگ، جهان بشریت و موالیف

وجود آدمی، اعم از افعال و اقوال و صفات همه بر محور

خیال می‌گردد. قهرها و مهرها، صلحها و جنگها، دوستیها

و دشمنیها، نیکبها و بدبها، اختلاف عقاید و مسلکها و

بالآخره آنچه از نوع انسان بظهور می‌رسد سرمایه اصلی

همه آنها همان خیال است. البته در نظر این عارف،

حساب انبیاء و اولیاء از سایر مردم جدا بوده و نیروی

خیال در آنها بگونه‌ای دیگر عمل می‌کند، چنانکه گوید:

آن خیالاتی که دام اولیاست

عکس مه رویان پستان خداست

مولوی برای تأثیر قوه خیال در امور جسمانی از

حکایت شیرین بیمار شدن استاد در اثر توهمی که

شاگردان در او ایجاد کردند سخن می‌گوید. او معتقد است

در میان مار و کژدم نیز اگر انسان از خیال خوش برخوردار

باشد خوش خواهد بود، چنانکه گوید:

در میان مارو کژدم گرتو را
 با خیالات خوشان دارد خدا
 مار و کژدم مر تو را مونس بود
 کسان خیالت کیمیای مس بود
 بطور کلی می توان گفت در نظر مولوی جهان بر خیال
 استوار شده و صلح و جنگ نیز از نیروی خیال ناشی
 می گردد؛ چنانکه گوید:
 نیست وش باشد خیال اندر روان
 تو جهانی بر خیالی بین روان
 بر خیالی صلحشان و جنگشان
 وز خیالی فخرشان و ننگشان
 محی الدین عربی نیز در مورد نیروی خیال داد سخن
 داده و عالم خیال را گسترده ترین جهان بشمار می آورد. در
 نظر این عارف روشن ضمیر عالم خیال آنچنان وسیع و
 گسترده است که حتی امور محال و ممتنع نیز در آن تحقق
 می پذیرد. او در توضیح این سخن می گوید واجب الوجود
 تبارک و تعالی بهیچوجه صورت نمی پذیرد و قبول
 صورت برای واجب الوجود یک امر محال و ممتنع
 بشمار می آید ولی در عالم خیال حتی واجب الوجود نیز
 در نوعی صورت ظهور پیدا می کند. عبارت دیگر می توان
 گفت آنچه وجودش ممتنع و محال شناخته می شود در
 عالم خیال بعنوان یک امر خیالی تحقق می پذیرد. در عالم
 خیال یک موجود جسمانی می تواند در دو مکان تحقق
 داشته باشد چنانکه انسان در حالت رؤیا و هنگامی که به
 خواب رفته گاهی خود را در آن واحد در مکان های
 مختلف و متعدد مشاهده می کند. کاملاً واضح است که
 تحقق یک موجود جسمانی در آن واحد و در دو مکان
 مختلف برای عقل یک امر ممتنع بشمار می آید ولی
 همین امر برای خیال نه تنها ممتنع نیست بلکه به آسانی
 تحقق پذیر است.
 خیال هم در امور محسوس دخالت می کند و هم در
 امور معقول، خیال در امور محسوس آنچنان ماهرانه و
 مسلط عمل می کند که اگر ادعا کنیم در آنها نوعی تلطیف
 بعمل می آورد سخنی به گزاف نگفته ایم البته به همان

میزان که می تواند امور محسوس را تلطیف نماید در عالم
 معانی نیز دخالت می کند و به آنها لباس ماده و جامه
 صورت می پوشاند. به این ترتیب خیال از قدرت
 فوق العاده برخوردار است و کسی که از مرتبه و مقام خیال
 در کار شناسایی آگاه نباشد نمی تواند به معرفت معتبر و
 بدون خلل دست یابد. تردیدی نیست که اهل عرفان به
 نوعی از معرفت دست می یابند که می توان آن را کشف
 خیالی نامید؛ در کشف خیالی هر یک از حقایق معقول در
 جهان هستی در نوعی از صورت که با آن مناسبت کامل
 دارد ظاهر می گردد؛ از باب نمونه می توان به حقیقت
 معقول علم اشاره کرد که غالباً در خواب یا بیداری برای
 اهل مکاشفه بصورت «شیر» ظاهر می شود و بر اهل
 بصیرت پوشیده نیست که شیر یک غذای سالم شناخته
 می شود و انسان نیز در آغاز زندگی با شیر تغذیه می گردد
 وقتی شیر غذای اصلی بدن بشمار می آید بحکم
 همبستگی و قرابتی که بین نفس و بدن تحقق دارد، علم نیز
 که غذای روح است بشکل شیر آشکار می گردد از جمله
 اموری که می توان از طریق آن به برجسته بودن نقش خیال
 در عالم راه یافت حدیث معروف نبوی است که: «الناس
 نیام فاذا ماتوا انبتوه» یعنی مردم همه در خواب بسر
 می برند و هنگامی که از این عالم بعالم دیگر انتقال پیدا
 کردند از خواب بیدار می شوند؛ از مضمون این حدیث
 چنین بر می آید که امور این عالم نسبت به عالم ملکوت
 همانند وقایع عالم خواب نسبت به حوادث جهان بیداری
 است؛ یعنی همانگونه که وقایع عالم خواب برای شخص
 بیدار بعنوان وقایع و امور خیالی جلوه گر می گردد حوادث
 و امور این جهان نیز در نظر اهل ملکوت بعنوان امور
 خیالی مورد توجه قرار می گیرد بهمین جهت است که
 وقتی انسان در روز رستاخیز به صحنه محشر وارد
 می شود می پرسد چه کسی مرا از مرقد و جایگاهی که
 داشتم به اینجا آورد. این پرسش بخوبی نشان می دهد که
 زندگی او در این جهان همانند نوعی رؤیا بوده که
 برای شخص در حال خواب ظاهر می شود. بطور کلی
 می توان ادعا کرد که هر گونه وضع و حالتی که برای

□ محی الدین عربی از همان آغاز نوجوانی به نوعی مکاشفه دست یافته
 بود. او در سنّ نوجوانی با فیلسوف معروف اندلس، ابن رشد، ملاقات کرد و
 فیلسوف از سخنان عارفانه و رمز آلود او در شگفتی فرو رفته بود.

□ اگر جوهر خیال، تحوّل پذیر است ولی حقیقت مطلق تغییر و تحول نمی پذیرد پس آنچه غیر ذات مقدس حق تبارک و تعالی بشمار می آید بانوعی تحول و دگرگونی مقرون بوده و از سنخ خیال محسوب می گردد.

انسان وجود داشته باشد ناچار تغییر پذیرفته و انسان از آن حالت بحالت دیگر انتقال پیدا می کند؛ در عین حال این مسئله نیز مسلم است که وقتی انسان از یک حالت بحالت دیگر منتقل می شود، صورت حالت سابق در خیال او باقی می ماند. اکنون اگر این تحول و انتقال همواره تحقق داشته باشد صورت خیالی نیز همواره تحقق خواهد داشت. در قرآن مجید خطاب به حضرت ختمی مرتبت آمده است:

«و ما رمیت اذ رمیت و لکنّ الله رمی» یعنی هنگامی که تیراندازی می کنی این تو نیستی که تیراندازی می کنی بلکه خداوند است که تیر می زند. از این آیه چنین مستفاد می شود که بسیاری از امور محسوس که ما آن را حقیقت می پنداریم در واقع بعالم خیال مربوط است و چشم انسان آن را حقیقت می پندارد در حالیکه بحسب واقع و نفس الامر وضع بر خلاف آن چیزی است که ما آن را در ظاهر مشاهده می نماییم. این سخن تنها در مورد اموری که با چشم مشاهده می شود خلاصه و محدود نمی گردد؛ بلکه در مورد همه قوای جسمانی و روحانی انسان صادق است. حقیقت خیال بگونه ای است که در هر حال تحول می پذیرد و در هر صورت می تواند ظاهر گردد. شاعر شیرین سخن حافظ شیرازی در این باب چنین می گوید:

گفتم که بر خیالش راه نظر بیندم

گفتا که شبرو است او از راه دیگر آید
 اکنون اگر توجه داشته باشیم که جوهر خیال، تحوّل پذیر است ولی حقیقت مطلق تغییر و تحول نمی پذیرد ناچار باید اعتراف کنیم که آنچه غیر ذات مقدس حق تبارک و تعالی بشمار می آید بانوعی تحول و دگرگونی مقرون بوده و از سنخ خیال و سایه محسوب می گردد. براساس این سخن می توان گفت جز ذات مقدس حق تبارک و تعالی که ثابت و یگانه است همه امور در حال تحول و دگرگونی بوده و از یک صورت بصورت دیگر تبدیل می پذیرد و حقیقت خیال نیز جز تحول پذیری

و تبدل صور چیز دیگری نیست. باید توجه داشت که براساس آنچه در اینجا ذکر شد فاصله میان خیال و عقل برداشته می شود و یک امر خیالی معقول نیز بشمار می آید، بعبارت دیگر می توان گفت خیال خود معقول است و عالم جز در خیال ظاهر نمی گردد؛ همه امور عالم در قالب صور آشکار می شود و حضرت هستی حضرت خیال بشمار می آید البته صورتهایی که ما آنها را مشاهده می کنیم به دو قسم محسوس و متخیل تقسیم می پذیرد ولی در واقع همه آنها در زمره امور متخیل خواهند بود. شیخ اکبر معتقد است تنها کسانی می توانند اینگونه سخن بگویند که از مشاهده این مشهد برخوردار بوده باشند. شهود نیز یک عنایت الهی است که از نور ایمان ناشی می شود و نور ایمان همان چیزی است که خداوند چشمهای ما را بواسطه آن روشن و بینا می گرداند.

براساس آنچه شیخ اکبر محی الدین عربی ابراز داشته خداوند از جهت منزلت و عمومیت چیزی بزرگتر از خیال نیافریده است؛ زیرا خیال چیزی است که حکمش در همه هستیا و نیستیا اعم از امور ممتنع و غیر ممتنع جاری و ساری است. قدرت الهی به چیزی عامتر و بزرگتر از خیال تعلق نگرفته است. قدرت الهی در خیال ظهور پیدا کرده و حضرت خیال چه در قیامت و چه در اعتقادات تجلای ظهور حق است خداوند عالم خیال را آفرید تا اینکه جمع میان اضداد در آن تحقق پذیرد زیرا در عالم حس و عالم عقل جمع میان اضداد تحقق پذیر نیست؛ و عالم خیال تنها عالمی است که جمع اضداد در آن ممتنع شمرده نمی شود؛ عالم خیال در دلالت داشتن بر حق تبارک و تعالی از سایر عوالم نزدیکتر است زیرا حق تبارک و تعالی هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن، در عین اول بودن آخر است و در عین آخر بودن اول، در عین ظاهر بودن باطن است و در عین باطن بودن ظاهر درک صورت این حقیقت نیز جز در خیال تحقق نمی پذیرد. شیخ محی الدین عربی درباره عالم خیال بگونه ای سخن گفته که

برای کسانی که با مبانی مکتب او آشنایی ندارند بسیار شگفت‌انگیز می‌نماید؛ او می‌گوید: در حضرت خیال، حق تبارک و تعالی در آنچه بنده می‌خواهد با اوست؛ زیرا در حضرت خیال هیچ خاطره‌ای بخاطر بنده خطور نمی‌کند مگر اینکه حق تبارک و تعالی آن را در حضرت خیال او تحقق بخشد؛ درست همانگونه که حق تبارک و تعالی در مورد اعیان ممکنات ب مجرد اینکه چیزی را بخواهد آن را متحقق و متکون می‌سازد. به این ترتیب در حضرت خیال خواست و مشیت بنده از خواست و مشیت حق است؛ زیرا آنچه بنده در این عالم می‌خواهد تحقق می‌پذیرد و میان تحقق خیال و خواستن آن هیچگونه انفکاک‌کی نیست در حالیکه در مورد عالم حواس و سایر قوا، وضع بدین منوال نیست زیرا انسان در دنیا تنها به برخی از آنچه محسوس است می‌تواند دست یابد؛ عبارت دیگر می‌توان گفت وضع دنیا بگونه‌ای است که آنچه انسان آن را می‌خواهد، لزوماً در عالم حس تحقق نمی‌پذیرد ولی در عالم خیال، خواست انسان در مورد تحقق آنچه یک امر خیالی نامیده می‌شود ب مشیت حق تبارک نزدیک بوده و خداوند در آنچه انسان در این دنیا می‌خواهد با او است. باید توجه داشت که قرب مشیت انسان ب مشیت حق تبارک و تعالی در مورد امور خیالی، بعالم دنیا مربوط می‌گردد ولی در عالم آخرت قرب مشیت انسان ب مشیت حق تبارک و تعالی عام بوده و در مورد امور حسی نیز صادق است زیرا در عالم آخرت باطن انسان ظاهر او را تشکیل می‌دهد و میان عالم حس و عالم خیال فاصله‌ای نخواهد بود بهمین جهت است که در عالم آخرت آنچه انسان آن را می‌خواهد بیدرتنگ تحقق می‌پذیرد و آنچه تحقق می‌پذیرد او همان را می‌خواهد؛ براساس آنچه ذکر شد می‌توان گفت در صور تجلیات الهی، بنده همواره تابع حق است و حق تعالی در هیچ صورتی برای او تجلی نمی‌کند مگر اینکه بنده به رنگ و صبغه آن تجلی در می‌آید. به این ترتیب، تحول بنده بواسطه تحول تجلیات حق تبارک و تعالی صورت

می‌پذیرد ولی تحول ایجاد حق نیز برای تحول مشیت عبد در حضرت خیال است، البته این سخن به عالم دنیا مربوط است؛ و در بهشت و عالم آخرت تنها ب حضرت خیال محدود نمی‌گردد، زیرا ظاهر انسان در عالم آخرت جز باطن او چیز دیگری نخواهد بود و به این ترتیب احکام خیال که در این دنیا پنهان است در عالم آخرت آشکار خواهد شد. در سابق به این مطلب اشاره کردیم که طبق نظر شیخ محی‌الدین آنچه به مقتضای حکم عقل محال و ممتنع شناخته می‌شود در نظر خیال محال نیست. نیروی خیال بگونه‌ای است که می‌تواند یک جسم را در دو مکان بتصور آورد در حالیکه به مقتضای حکم عقل یک جسم نمی‌تواند در زمان واحد در دو مکان وجود داشته باشد. اکنون اگر توجه داشته باشیم که آنچه در عالم دنیا مورد تعلق ادراک خیالی قرار می‌گیرد در عالم آخرت محسوس خواهد بود ناچار باید بپذیریم که قوه خیال می‌تواند یک امر محال و ممتنع عقلی را به امور محسوس ملحق سازد و دلیل این امر نیز آن است که خیال در حقیقت حضرتی از حضرات حس بشمار می‌آید و آنچه در این عالم باطن و پنهان است در عالم آخرت ظاهر و آشکار خواهد بود.

ب عبارت دیگر می‌توان گفت اگر وقوع جسم در دو مکان و در زمان واحد در این عالم می‌تواند مورد تعلق ادراک خیالی قرار گیرد؛ در عالم آخرت همین امر می‌تواند در زمره امور محسوس شناخته شود. عالم خیال زمینی است که عظمت خداوند در آن ظاهر می‌گردد و با مشاهده آن به بزرگی قدرت حق تعالی می‌توان پی برد. بسیاری از آنچه در نظر عقل محال و ممتنع شناخته شده و دلائل عقلی بر امتناع آنها اقامه گشته است در ارض خیال موجود بوده و اهل معرفت می‌توانند به آنها توجه نمایند. در عالم خیال عجایب و غرایبی تحقق دارند که چشم عقل را خیره می‌کند و به اندازه معین نیز در نمی‌آید. در همین عالم است که قصور عقل و ناتوانی آن معلوم گشته و عمومیت قدرت حق تعالی بر همه امور آشکار می‌گردد «ان الله علی

□ محی‌الدین عربی ابراز داشته خداوند از جهت منزلت و عمومیت چیزی بزرگتر از خیال نیافریده است؛ زیرا خیال چیزی است که حکمش در همه هستیها و نیستیها اعم از امور ممتنع و غیر ممتنع جاری و ساری است.

کل شیء قدیرو. کلیه آیات و روایاتی که برای ما وارد شده و عقل کوشیده است آنها را از ظاهر خود منصرف سازد در ارض عالم خیال بهمان معنی ظاهری خود موجود است هرگونه جسم یا پیکری که یک امر روحانی می تواند در آن شکل پیدا کند و هرگونه صورت یا شکلی که انسان در عالم خواب می تواند خود را در آن مشاهده کند در ارض عالم خیال تحقق دارد. صورت شخص دحیه کلبی از جمله صورتهایی است که حقیقت کلی حضرت جبرائیل در آن ظاهر گشته است.

بطور کلی می توان گفت: «عالم خیال از جمله آفریده شدگان حق تبارک و تعالی بوده و بمنزله زجمی است که خداوند هرگونه صورتی را که می خواهد در آن ایجاد می نماید. بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که خداوند برای خلق خود جز در صورت، ظاهر نمی شود. در این مسئله نیز تردید نیست که صور تجلیات حق، مختلف و متعدد است. این اختلاف بدان جهت است که خداوند در یک صورت، دو مرتبه تجلی نمی کند چنانکه برای دو شخص نیز هرگز به یک صورت تجلی نمی نماید و بر همین اساس است که ضابطه تجلیات در دست عقل نیست و خرد هرگز نمی تواند تجلی حق تعالی را در یک صورت معین، مقید سازد.

از آنچه ذکر شد می توان دریافت که در نفس الامر یک حقیقت متحقق است که در صورتهای مختلف و متعدد ظاهر می شود ولی ماهیت آن بهیچوجه معلوم و شناخته شده نیست از خصوصیات عالم خیال یکی این است که در عین وسعت و گستردگی در نوعی تنگنا و ضیق قرار گرفته است همانگونه که قبلاً اشاره شد وسعت عالم خیال به معنی این است که می تواند به آنچه هرگز صورت نمی پذیرد، صورت بخشد و امور ممتنع را بتصور آورد؛ ولی تنگنا و ضیق عالم خیال از آن جهت است که در مورد امور معنوی و نسب و اضافات ناتوان بوده و جز از طریق صورت نمی تواند به آنها راه یابد. خیال به گونه ای است که اگر بخواهد از غیر طریق صورت به حقیقت چیزی دست پیدا کند با نوعی شکست و ناتوانی روبرو خواهد شد.

به این ترتیب خیال از همه معلومات وسیعتر و گسترده تر است و در عین گستردگی از درک معانی مجرد و بدون صورت، عاجز و ناتوان است. خیال، حقیقت علم را تنها در صورت شیر یا عسل مشاهده کرده و اسلام را در شکل قبه و ستون می بیند. برای نیروی خیال حقیقت دین بشکل قید ظاهر شده و حقیقت حق در صورت انسان

آشکار می گردد؛ البته حق بصورت نور نیز جلوه گر می گردد. باید توجه داشت که خیال خود نوعی نور بشمار می آید زیرا همانگونه که چشم انسان بدون نور نمی تواند اشیاء محسوس را مشاهده کند نیروی خیال نیز بدون نور نمی تواند صورت خیالی را ادراک نماید. این مسئله نیز مسلم است که نیروی خیال در ادراک صورتهای خیالی به نور حسی نیازمند نیست به این ترتیب، خود خیال نور است و از طریق همین نور است که صورتهای خیالی مدرک واقع می شوند. نور خیال آنچنان نیرومند است که حتی در عدم نیز نفوذ می کند و آن را تصور می نماید.

بنابراین این اطلاق کلمه نور بر خیال شایسته تر از اطلاق آن بر سایر موجودات است و از همین جهت می توان ادعا کرد که در خیال خطا رخ نمی دهد؛ زیرا خیال به نور خود چیزی را ادراک می کند که قابل ادراک خیالی است و در این ادراک خیالی بهیچوجه، حکم تحقق نمی پذیرد؛ حکم چیزی است که به عقل مربوط می شود و نمی توان آن را به خیال منسوب ساخت در مورد ادراکات حسیه نیز وضع بهمین منوال است زیرا خطای ادراکات حسی نیز به حکم مربوط می گردد و حکم بهیچوجه از حس ناشی نمی شود. به این ترتیب همانگونه که خطا به حس منسوب نمی شود خطا را به خیال نیز نمی توان منسوب ساخت اساس خطا و منشاء اشتباه، حکم است و حکم از درون خیال و حس بیرون نمی آید. براساس آنچه تاکنون در اینجا ذکر شد بروشنی می توان دریافت که نظام فکری و نوع اندیشه شیخ محی الدین عربی با سایر اندیشمندان اسلامی تفاوت اساسی داشته و درباره این تفاوت باید به تأمل پرداخت. محمود ابن محمود الغراب که از طرفداران سر سخت عرفان محی الدین عربی است؛ به اهمیت مسئله خیال در آثار این عارف بزرگ پی برده و رساله ای در این باب منتشر ساخته است. در این رساله آن دسته از سخنان ابن عربی که به عالم خیال مربوط می شود جمع آوری گشته و مواضع او مورد بررسی قرار گرفته است.

این رساله در سال ۱۹۸۴ میلادی به زیور طبع آراسته شده و راقم این سطور نیز در نقل آراء ابن عربی در این مقاله به این رساله استناد کرده است. برای اطلاع بیشتر به صفحات ۱۷، ۳۷، ۳۶، ۴۴، ۵۰ و ۶۲ این رساله مراجعه شود. □